



## زبان فارسی یا «ملتِ فارس»؟

محمد جلالی چیمه (م.سحر)

Thu / 25 05 2006 / 8:29

پنجشنبه ۴ خرداد ۱۳۸۵

این مطلب حدود ۸ ماه پیش تحریر شد اما انتشار نیافت. اکنون با توجه به وقایعی که در کشور ما جاریست، با جزئی اصلاحاتی که در حواشی صورت گرفت به انتشار آن اقدام می‌شود.

همزبانی خویشی و پیوندی است  
مرد با نامحرمان چون بندی است  
ای بسا هندو و ترک همزبان  
ای بسا دو ترک چون بیگانگان  
پس زبان محرمی خود دیگر است  
همدلی از همزبانی خوشتر است  
جلال الدین محمد مولوی بلخی رومی

چند سالی ست که واژه و مفهوم «فارس» در بازار اهل سیاست و نظریه پردازان بخشی از طیف «چپ» دکماتیک (۱) و نیز بسیاری از نژادپرستان و قبیله گرایان ایرانی رونق یافته و در کوشش‌های «فکر» سازی و نظریه‌ی پردازای آنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار گشته و به نغمه‌ی ناسازپرطنین و هیاهویی بدل شده است. تا آنجا که بسیاری از آنان بنیاد تنوری‌های ایران گریزو تفرقه افکن خود را بر تفسیرهای مجعول و مقلوبی از این مفهوم استوار می‌دارند که بنا بر انگیزه‌های سیاسی خاص و در جهت منافع و اغراض و امیال قدرتهای خارجی و برخی دول همسایه طی سالیان دراز، بیرون از مرزهای ایران تدارک دیده شده و در سرزمین ما پراکنده و ترویج می‌شود!

این تفسیر از واژه و مفهوم «فارس» می‌کوشد تا نخست زبان فراقومی، فرانژادی و فراملی فارسی را به فارسی زبانان ایران امروزی منتسب و منحصر کند و نقش و اهمیت، فرهنگی و هویت ساز و پیوند بخش این زبان را در تاریخ درازدامن کشور ما، در میان اقوام و تیره‌های گوناگون ایرانی نادیده انگاشته و آن را هم عرض با دیگر زبان‌ها و گویش‌ها و خرده زبان‌های رایج در ایران فرا نماید. و بدین گونه فارسی گویان ایران را «ملت» یا «قوم» ویژه‌ای به نام «قوم فارس» یا «ملت فارس» بنامد، تا از این طریق بتواند، تنوری‌های دشمن ساخته و زنگار زده‌ای که ایران را کشوری «کثیرالمله» می‌خوانند و مدعی وجود «ستم ملی» از سوی «ملت ستمگر فارس» بر ضد «ملت‌های ستم دیده و متعدد ساکن ایران» هستند، اعتبار بخشیده و در جهت تحقق اهداف آشکار و پنهان و صدساله برخی همسایگان طمعکاریه کار اندازد و برای مطالبات هذیان آلود برخی خردباختگان، یا مزدگیران سیاسی دستگاه نظری فراهم سازد و هم عنان با برنامه‌ها و امیال قدرتهای بدسگال جهانی و تحریکات بین المللی، برای اقدامات تفرقه افکن و فتنه انگیز داخلی مشروعیت حقوقی و انسانی تدارک ببیند!

از این رو توضیح و تشریح حقیقت این مفهوم و بسیاری از مفاهیم قلب شده و تحریف گشته‌ی دیگر، از نظرگاه تاریخی و فرهنگی، بیش تر از همیشه به ضرورتی فوری بدل شده است. خاصه در این زمانه‌ی غوغا و در این ایام سیاه، که «حکومت ابله‌ی فقهای شیعه» (۲)، ایرانیت و هویت و فرهنگ و میراث گذشته تاریخ درازدامن کشور

ما را بی‌شرمانه در حلقه‌ی هجوم انواع گرگ‌ها «به امان خدا» رها کرده‌اند. امیدوارم که دانشوران و محققان اهل فن، چنان که شایسته است در این زمینه بکوشند، باشد تا به مدد آگاهی، خورشید حقیقت از نگاه جوانان این مرز و بوم رخ نپوشد و در میان لای و لجنی که استبداد دینی حاکم در فضای ذهنی و فرهنگی ایرانیان پراکنده است مدفون نماند و دروغ و دغلی که با هزار تأسف به مذهب مختار و مسلط جامعه‌ی ما مبدل شده است، به برادری‌ها و همبستگی‌های هزاران ساله‌ی اقوام ایرانی گزند نرساند!

این اصطلاح «فارس» که به مسامحه یا به عمد به جای «فارسی زبان» به کار می‌رود، بسیار مورد توجه و عنایت خاص برخی نظریه پردازان بوده و ستون فقرات نظریه ایست که می‌کوشد تا همه‌ی کسانی را که به فارسی سخن می‌گویند، زیر پرچم «قوم» یا «ملت» ویژه‌ای گرد آورد و آنان را «قوم فارس» یا «ملت فارس» بنامد تا بر اساس آن بتواند گویندگان زبان‌ها و متکلمین به دیگر گویش‌های رایج در سرزمین ایران را در برابر وی قرار داده و وجود «ملت‌های ستم دیده» را در این کشور به اثبات برساند! حال آنکه کلمه «فارس»، در تاریخ و در ادبیات فارسی ۱۱۰۰ ساله‌ی ایران، هرگز به معنای «فارسی زبانان» به کار نرفته است!

در طول قرن‌ها، سرزمین‌های ایران و هند و آسیای مرکزی و آسیای صغیر- از مرز چین گرفته تا کرانه‌های شرقی اروپا - گاهواره و میزبان و پناهگاه زبان فارسی بوده و طی دوران‌های متمادی و مستمر مردم بیشماری از اقوام و نژادهای گوناگون به زبان فارسی یا دری متکلم بوده‌اند و رفتار و روحیات و فرهنگشان با این زبان گره خورده و در این زبان تبلور یافته است. همواره و در همه‌ی این سرزمین‌ها سخن‌گویان به زبان فارسی را نه «فارس»، بلکه «فارسی زبان» یا «پارسی گو» نامیده‌اند! (۳)

کلمه‌ی «فارس» در مفهوم سیاسی‌اش و همراه با بارتبلیغاتی خاصی که بر آن تعبیه شده و رایج کرده‌اند، پدیده‌ای است نو ظهور که عمری کمتر از صد سال دارد و از دستگاه‌های تئوری سازی و دفاتر ایدئولوژیک حزب کمونیست شوروی یا از سوی تاریخ سازان و ملت تراشان نژاد پرست ترکیه‌ی آتاتورکی و نیز پان عربیست‌های بعثی یا ناصری به منظور ایجاد تفرقه در میان ملت ایران ایجاد شده و طی چندین دهه‌ی گذشته بی‌وقفه بر ضد منافع ملی مردم ایران به کار برده می‌شود!

این اصطلاح را خصوصاً در مقابل اصطلاح «ترک» قرار می‌دهند و از «ترک» هم نه ترک زبان، بلکه «قوم ترک» و «ملت ترک» مراد می‌کنند، حال آنکه واژه‌ی «ترک» در ایران به معنای ترک زبان و متکلم به زبان ترکی است و نه ترک نژاد یا «ملیت» یا «ملت» ترک (۴). بنا بر این، می‌باید به کاربرد دقیق این واژه توجه کرد و همواره در نظر داشت که کلمه‌ی «فارس» در طول تاریخ ایران، به دو مفهوم به کار رفته است، نخست در مفهوم تاریخی‌اش و آن اشاره به یکی از اقوام ایرانی ساکن جنوب ایران یعنی قوم «پارس» است که معرب آن می‌شود «فارس» و از این قوم، دو خاندان بزرگ، در ایران پیش از اسلام به شاهنشاهی رسیده‌اند، یکی هخامنشیان و دیگری ساسانیان. (۵)

مفهوم مصطلح دوم، کاربرد جغرافیایی این واژه است و آن: منطقه‌ی وسیعی است که قسمتی از جنوب و جنوب باختری کشور ایران را شامل است و تقریباً از یازده قرن پیش از میلاد مسیح محل سکناى رشیدترین طوایف آریایی به نام «پارس» بوده و به همین مناسبت به «پارس» یا «فارس» موسوم گردیده است (۶) این واژه گاهی به سراسر خاک ایران نیز اطلاق می‌شده است. صورتی از این کلمه را که در زبان انگلیسی از اصل یونانی گرفته‌اند، به جای لغت ایران به کار می‌برند و البته کاربرد رسمی این واژه به جای کلمه «ایران» از سوی کشورهای بیگانه، به درخواست دولت ایران در زمان حکومت رضا شاه پهلوی از رواج افتاده است.

پس «فارس» یا «پارس»، نه نام یک «ملت» یا یک «قوم»، بلکه تنها، نام یکی از استانهای جنوبی ایران است و نیز نام خلیجی است که سرزمین‌های جنوبی ایران را به دریای عمان و اقیانوس هند پیوند می‌دهد. کلمه‌ی «فارس»، هیچگاه به گویندگان و متکلمین به زبان دری اطلاق نشده و هیچ سند تاریخی و ادبی معتبری در جهت اثبات چنین ادعایی نمی‌توان یافت! پس فارس یا پارس، نه نام قومی یا زبانی ساکنین استان جنوبی ایران، بلکه تنها «نام جغرافیایی» این منطقه است.

هیچگاه تکلم به یک زبان، از متکلمان به آن زبان، «ملت» نساخته است (۷). این یک قانون کلی است و نمونه‌ی روشن و مشهور آن زبان انگلیسی است که در ۵ قاره‌ی جهان در کشورهای گوناگون متشکل از ملت‌ها و اقوام و نژادهای گوناگون به آن تکلم می‌شود اما هیچ کس این انگلیسی زبانان را «ملت انگلیس» خطاب نمی‌کند. هندیان (که طی چندین قرن زبان رسمی شان فارسی بود و اکنون انگلیسی زبان شده‌اند)، جزو ملت هندند و هنگامی هم که

به فارسی سخن می‌گفتند هندی بودند. و آفریقای جنوبی‌ها از ملت آفریقای جنوبی هستند و استرالیایی‌ها و کانادایی‌ها جزئی ملت استرالیا یا کانادا به حساب می‌آیند! پس اگر صرفاً تکلم به یک زبان برای ملت شدن متکلمین کفایت می‌کرد نیمی از مردم جهان امروز انگلیسی می‌بودند و بخش مهمی از مردم آفریقا و کانادا هم جزو ملت فرانسه محسوب می‌شدند!

در مورد زبان فارسی هم همین طور است. کافی نیست که شما به فارسی سخن بگویند تا جزئی به اصطلاح «ملت فارس» محسوب شوید کما اینکه همین امروزه لا اقل در سه کشور دیگر جهان به جز ایران، زبان فارسی رایج است و انسان‌های بسیاری به این زبان تکلم می‌کنند، اما کسی آنان را ملت فارس یا ملت ایران نمی‌نامد! حدود ۱۵۰ سال پیش هم زبان فارسی از مرز چین گرفته تا سراسر شبه قاره ی هند و از خلیج فارس تا نواحی مختلف بالکان را زیر سیطره‌ی خود داشت و نه تنها مردم این مناطق به این زبان صحبت می‌کردند بلکه زبان فارسی، زبان فرهنگ و ادب و عرفان و شعر پادشاهان گورکانی (ترک - مغول) هند و نیز سلاطین عثمانی روم (ترک) و بیزانس بود اما کسی آنها را ملت فارس نمی‌نامید و ایرانی هم نمی‌دانست!

شکل‌گیری ملت ایران بسیار مقدم بر وجود زبان‌ها و دیالکت‌هایی است که در ایران رایج شده یا ناپدید شده‌اند. زبان‌ها می‌توانند مثل گیاهان به مناطق و سرزمین‌های مجاور بسط یابند و وسیله‌ی تکلم ساکنان مناطق قرار گیرند، اما جان و روح و آمال و گذشته و آداب و معیشت و فرهنگ ساکنان را نفی نمی‌کنند و بر آن خط بطلان نمی‌کشند.

در همین آذربایجان ما زمانی به زبان پهلوی سخن می‌گفتند و هنوز هم در بعضی از مناطق این خطه آثار و اسناد آن باقی است. یعنی مردم ایرانی ی ایرانی زبان در این منطقه ساکن بودند و بر این حقیقت دستکم رساله و دیوان روحی انارجانی و دوبیتی‌های شیخ صفی‌الدین اردبیلی جد شاه اسماعیل صفوی، این نخستین شاعر ترک زبان ایران شهادت می‌دهند! اما بعدها به دلایل تاریخی و سیاسی، زبان ترکی رواج یافت. اما این زبان مردم ایرانی آذربایجان را از ایرانی‌تشان تهی نکرد وای بسا که از ایرانیان دیگر ولایات سرزمین ما ایرانی تر و میهن پرست تر بوده و هستند. دلیل آن هم در جانپازی‌ها و تلاش‌های عاشقانه ایست که روشنفکران و مبارزان دلیر آذربایجان در دوران مشروطیت به ظهور رسانیدند. نقش فرهنگسازان و روشنفکران آذربایجان در همه‌ی زمینه‌های تحولات اجتماعی ایران به سوی تجدد و آزادی، نیازی به یادآوری ندارد. (۸)

خلاصه آنکه زبان‌ها به دلایل مختلف سیاسی و جامعه شناختی می‌توانند بسط یابند و گویندگان خود را در یک سرزمین یا سرزمین‌های مجاور توسعه دهند و تکثیر کنند. چنین پدیده‌ای هم اکنون در اطراف تهران، ورامین و کرج در جریان است و بسیاری از هم وطنان ما زبان خود را به نفع زبان ترکی از کف نهاده یا در مسیر ترک این زبانند.

زبان‌ها و گویش‌های دیگری همچون راجی، تاتی، فریز هندی یا ایبانه‌ای، طالشی و... جای خود را به زبان فارسی یا ترکی می‌دهند و این پدیده در ارتباط مستقیم با رواج شهرنشینی و بسط شهرهای بزرگ و کوچ‌های پی در پی به سوی مراکز تجمع و نیز بسط تولید و سراسری شدن اقتصاد بازار و فراگیر شدن وسائط ارتباطات جمعی است که همه آنها پیامد و محصول دنیای مدرن و روابط حاکم بر آن است! غرض آنکه بسط یا قبض، کاهش یا فراگیری یک زبان در یک جامعه نه تغییرات نژادی به بار می‌آورد و نه تغییرات قومی و ملی.

ترک زبانی به معنای انیرانی یا غیر ایرانی نیست، همچنان که فارسی زبانی به خودی خود، معنای ایرانی‌ت ندارد. اما «ترک بودن» اگر در معنای appartenance یا وابستگی و انتساب به «ملت ترک» تلقی شود، غیر ایرانی است.

آنها که فارسی زبانان را «فارس» می‌نامند و مراد آنها از این واژه وجود «قوم» یا «ملتی» به این نام است، بی‌شک غرض سیاسی دارند یا نا آگاهانه به دام تئوری سازان بیگانه افتاده‌اند! در این تئوری غرض از اطلاق واژه «فارس» به مردم فارسی زبان جهان آن است که این کلمه را در برابر واژه «ترک» یا «عرب» یا «بلوچ» یا «کرد» قرار دهند و متکلمین به زبان‌های ترکی و بلوچی و عربی یا کردی را در ایران تا حد «ملت» جدگانه ارتقای دهند و مطالبه‌ی حق ویژه کنند. یعنی موقعیت و نقش زبان مشترک و سراسری و ملی و تاریخی و فرهنگی اقوام گوناگون ایران یعنی زبان فارسی را تا حد زبان یکی از «اقوام» یا به قول خودشان «ملت»‌های ساکن ایران کاهش می‌دهند و هم عرض دیگر زبان‌ها و گویش‌های رایج در کشور ما قرار می‌دهند تا از متکلمین به این زبان به نام «حق قانونی و دموکراتیک» درخواست مطالبات ملی تا حد جدایی کنند! این است جوهر و هدف فکری که با تکیه بر تنوعات زبانی مردم ایران مرتکب «تئوری ملت سازی» می‌شود!

پیداست که چنانچه بتوان با تکیه بر تنوع زبانی، تنوعات ملی ساخت و گوینده‌ی هر زبان و دیالکتی را در ایران،

ملتی جداگانه نامید، مقدمه‌ای اقدامات بعدی که همانا ایجاد «کشور» و «دولت» جداگانه‌ای ست، فراهم شده است. کافی است که با سرمایه‌گذاری روی این تئوری با تبلیغ یا تلقین و تزریقات ایدئولوژیک و با مشوب سازی ذهن‌ها، جمعی از ایرانیان را آگاهانه یا نا آگاهانه به دفاع از یک نظریه بی بنیادی کشانید و بدین وسیله از گروه‌هایی از مردم ایران تأییدیه گرفت. در چنین صورتی می‌توان به نام ایرانی «مظلوم» (غیرفارسی زبان) از ایرانی «ظالم» (فارسی زبان) به مراجع بین‌المللی نیز شکایت برد، نهادهای مربوط به سازمان ملل و حقوق بشر و دیگر مراجع رنگارنگ طرفدار حقوق «خلق»ها و «ملیت»ها و هواداران بین‌المللی اقلیت‌های جنسی و نژادی و طرفداران حقوق انواع اصناف و گروه‌های شغلی و اجتماعی و طبقات زحمتکش جهان را به کمک فراخواند، حتی با مأموران سازمان‌های امنیتی قدرت‌های جهانی هم پیاله شد و با آنها جلسه کرد و امداد طلبید!

و این همان روندی است که بیش از ۸۰ سال است نخست به کوشش پان ترکیست‌های میراث خوار امپراطوری عثمانی و سپس بکوشش زرادخانه‌های فکری و ایدئولوژیک تزاریسیم سرخ روسی و اکادمیسین‌های «احزاب برادر» کمونیستی تدارک دیده شده و به وسیله کاسه‌های داغ تر از اش ایرانی آن‌ها از قوم پرستان سوسیالیست نمای فرقه چی گرفته تا روشنفکر نمایان «چیپ» استالینیست و دگم‌گرا (از هر طیف و گرایش که بوده باشند) در ایران رواج یافته است و متأسفانه هنوز هم ملت ما به آن گرفتار است!

پیداست که هنگامی که با انواع تمهیدات تئوریک و ایدئولوژیک بر مبنای تحریف تاریخ و قلب حقایق فرهنگی و زبانی ایرانیان، کسانی بتوانند در ساختن ملت ناموجودی به نام «ملت فارس» توفیق حاصل کنند و سپس این «ملت» را در جایگاه «ملت ظالم» بنشانند، در مراحل بعدی خواهند توانست ساکنان ولایات خود یعنی، ایلات و عشایر و اقوام و قبیله‌های گوناگون را به نام «ملت»ها در برابر او قرار داده و مطالبات خود را تا حد ایجاد دولت مستقل ارتقای دهند. زیرا هر جا وجود ملتی به اثبات برسد، به ناگزیر بر اساس حقوق مسلم انسانی و ملی، چنین «ملت»ی می‌باید از ایجاد دولت و کشور مستقل خود برخوردار باشد، و چنین خواستی در انظار مردم جهان و مراجع بین‌المللی کاملاً موجه و مشروع می‌نماید! چرا که ملتی که دارای «دولت مستقل» نباشد، ملتی است تحت انقیاد و استیلا که مورد تهاجم «دولت و ملتی غالب» قرار گرفته است و پیداست که یک چنین «ملت»ی بنا بر قوانین بین‌المللی و بر اساس حقوق بشر و حقوق بازشناخته‌ی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش، خواست مشروع و عادلانه‌ای را از «ملت ظالم» و «کشور سلطه‌گر» خود مطالبه می‌کند!

و این است راز اینهمه پافشاری بر این تئوری‌های بیگانه پرداخته‌ی قلبی و بی‌پایه‌ی ضد ایرانی که ده‌ها سال است از سوی دشمنان یا نا آگاهان یا مسحور شدگان فکری و ایدئولوژیک در ایران تبلیغ و ترویج می‌شود!

و درست به همین دلیل است که دشمنان ایران همواره به دنبال «ملتی غالب» و سلطه‌گر به نام «ملت فارس» گشته و همچنان می‌گردند! زیرا وجود چنین ملتی - اگر پیدا شود - به خواست‌های جدایی طلبانه مشروعیت و حقانیت بین‌المللی می‌بخشد و این است راز سماجت برخی پان‌تورکیست‌ها و پان‌عربیست‌های ایرانی نما برای یافتن و جا انداختن مفهومی به نام «ملت فارس» یعنی ملتی که به شهادت سراسر تاریخ ایران و تاریخ زبان فارسی هرگز در هیچ نقطه‌ی این کره‌ی خاکی یافت نشده و نخواهد شد!

خلاصه این که: دشمنان ایران برای آن که پروسه و پروژه‌ی ملت سازی و ملت تراشی خود را به سرانجامی برسانند به طرف اول معادله، یعنی به وجود «ملت غالب» نیازمندند، از این رو واژه‌ی «فارس» را که نخست به معنای فارسی زبان به کار برده بودند، به جای «قوم» فارس و سپس «ملت» فارس می‌نشانند و در برابر اقوام و «ملل» دیگر قرار می‌دهند تا این به اصطلاح «حق» خود را از وی مطالبه کنند. حال آن که در سراسر ایران زمین هیچ قوم و ملتی به نام قوم و ملت فارس وجود خارجی ندارد. آنچه وجود دارد یک زبان ملی و مشترک سراسری بسیار عزیز است به نام زبان پارسی یا دری که به هیچ قوم یا ملت و نژاد و تبار و ایل و قبیله‌ی خاصی در این سرزمین تعلق ندارد و احدی در این سرزمین - حتی اگر این شخص، جناب خواجه حافظ شیرازی باشد - حق ندارد آنرا تنها به خود یا قوم و تبار یا ایالت و ولایت خود منتسب و منحصر بداند. این زبان، زبان ملی ایرانیان است از هر طایفه و نژاد و تباری که برخاسته باشند. این زبان محمل یا (vehicul) یک فرهنگ بزرگ بشری ست. زبان فرهنگ و روح و عاطفه‌ی چندین قرنی ملت‌ها و اقوامی ست که در سراسر شبه قاره‌ی هند و آسیای میانه تا مرز چین و ختن و آسیای صغیر تا نواحی شرقی اروپا زیسته‌اند و بدان روح پرورده، عشق باخته و عاطفه ورزیده و نیایش کرده، فرهنگ ساخته و جان و جهان و هستی خود را به آن بیان کرده، هویت خود را به آن بخشیده و از آن اخذ کرده‌اند، حتی اگر زبان مادری شان زبان دیگری می‌بوده است! (نخستین و قدیمی ترین شرح بر دیوان حافظ شیرازی، نوشته سودی ست که یک بوسنیاک از اهالی اروپای شرقی ست. نخستین فرهنگ زبان فارسی یعنی فرهنگ اسدی طوسی در نجوان از ولایات اران و آذربایجان تدوین شده و آخرین فرهنگ زبان فارسی یعنی «فرهنگ سخن» حاصل زحمات ۴۰ ساله‌ی یک استاد آذری نسب اهل زنجان یعنی دکتر حسن انوری ست.)

بنا بر این کسانی که به عمد و آگاهانه قصد دارند که زبان فارسی یعنی زبان شمس تیریزی و مولوی بلخی و بیدل دهلوی و فرخی سیستانی سعدی شیرازی و نظامی گنجه‌ای و ظهیر فاریابی و سنایی غزنوی و منوچهری دامغانی و رودکی سمرقندی و سیف فرغانی و عطار نیشابوری و کمال خجندی و خاقانی شروانی، فردوسی طوسی و جمال الدین اصفهانی و صائب تبریزی و کلیم کاشانی را هم عرض با زبان‌ها و گویش‌ها و دیالکت‌های دیگر رایج در سرزمین ایران قرار دهند، پیش و بیش از آن که دغدغه‌ی دموکراسی یا برابری داشته باشند از ایران و ایرانیت دل خوشی ندارند و روح خود را به عمد، یا غیر عمد یا در اثر جاذبه‌های ایدئولوژیک یا سیاسی خاص، به بیگانگان فروخته‌اند!

زبان مادری همه‌ی ایرانیان - از هر تبار و با هر گویش و زبانی که باشند - بسیار ارجمند است و می‌باید در یک ایران آزاد و دموکراتیک زمینه‌های رشد و شکوفایی فرهنگی و ادبی خود را بیابند و به سهم خود در غنای فرهنگ ایران بکوشند زیرا بخشی از میراث ملی این سرزمین‌اند. اما تاریخ ایران خواسته و حکم کرده است که زبان فارسی چتر و سرپناه همه‌ی ساکنان این سرزمین و رشته‌ی پیوند همه‌ی دل‌ها و همه‌ی جان‌ها در سراسر ایران باشد. در میان همه‌ی گویش‌ها و زبان‌های ایرانی و غیر ایرانی که در این سرزمین رایج بوده‌اند، این وظیفه یا موهبت، از سوی تاریخ به زبان فارسی دری محول یا ارزانی شده است!

می‌گویم از سوی تاریخ و نه از سوی یک قوم یا یک سلسله‌ی شاهی. این زبان، رشد و شکوفایی خود را در طول تاریخ ۱۱۰۰ ساله‌ی خویش مرهون زمینه‌ی مساعدی است که در دربار شاهان ترک تبار ایران یافته بوده است و نیز دربار پادشاهان ترک تبار آسیای صغیر و نیز دربار پادشاهان ترک و گورکانی تبار شبه قاره‌ی هند. این زبان هرگز به ضرب شمشیر قوم یا ایل یا ملتی جهانروایی و عظمت و شکوه خود را به دست نیاورده است و احدی از اقوام و تیره‌های گوناگون به تنهایی مدعی یا میراث دار آن نیست. تاریخ ایران و هند و آسیای صغیر و آسیای میانه مقرر و مقدر داشته است که این زبان نقش منحصر به فردی بیابد و به رشته‌ی پیوند اقوام و تیره‌های گوناگون مبدل شود. تنها موهبت مشترکی که تاریخ نصیب همه‌ی ما ایرانیان کرده است همین زبان فارسی است که در انحصار هیچ فرقه‌ای قرار نمی‌گیرد و رنگ و زنگ هیچ مذهب و هیچ ایدئولوژی بر آن نمی‌نشیند و موجبات تفرق ما را فراهم نمی‌کند. اکثریت مطلق بزرگان ادب و عرفان ما در فضای فرهنگی و عاطفی و اعتقادی مذهب تسنن به این زبان سخن گفته و نوشته‌اند. در میان آفرینندگان فکری و ادبی ما منتسبین به تشیع نیز بوده‌اند، همچون ناصر خسرو فاطمی یا فروسی علوی همچنان که دهری و لادری همچون خیام و تکفیر شدگانی همچون سهروردی و عین القضات و مهر ارتداد خوردگانی همچون رازی تا برسیم به دوران متأخر که در آن فرقه‌ها و نحله‌ها و گرایش‌های فکری و فلسفی گوناگون، از ظاهره‌ی قره‌العین بابی گرفته تا تقی ارانی مارکسیست و کسروی تیریزی منتقد دینی و مصلح اجتماعی و بسیار کسان دیگر این آفرینندگان فکر و فرهنگ و ادب و عرفان و فلسفه همه‌ی گرایش‌ها و صبغه‌های اعتقادی و سیاسی و ادبی را حول یک ستون و زیر یک خیمه‌ی واحد به نام زبان فارسی گرد آورده و به ما و معاصران ما ارزانی داشته‌اند. این ویژگی و این کیفیت ممتاز تنها در زبان فارسی است که ما ایرانیان را به ایرانیتمان هشیار و آگاه می‌سازد. ما ایرانیان از هر دین و آئین و مرام و فرقه و نحله‌ی فکری یا سیاسی که بوده باشیم، بخواهیم یا نخواهیم خود و همراهان خود و هم‌رایان خود را در این عنصر معظم باز مییابیم. تنها این عنصر یگانه است که بی هیچ احساس غبن یا احساس غربتی ما را به یکدیگر پیوند می‌دهد. از هر تبار و نژاد و زبان و گویشی که بوده باشیم!

وجود چنین کیفیت تاریخی و روانی در زبان فارسی است که هر ایرانی را متقاعد می‌کند تا این زبان را نیمی از وجود و هویت خود پندارد. همین کیفیت است که به دانش آموز یا دانشجوی ایرانی اطمینان می‌بخشد که هیچ قوم و تبار بیگانه‌ای او را پشت نیمکت‌های درس نشانده است تا آینده‌ی تابناک و موفقیت‌های علمی و ادبی یا فنی را با زور و جبر بر او تحمیل یا به وی تزریق کند! این کیفیت منحصر به فرد تاریخی است که با حضور در زبان فارسی، به دانشجوی آذری تبار ایرانی آرامش و خلوصی ارزانی می‌دارد تا به یمن آن خود را در کنار شمس و قطران و صائب و مولوی و خاقانی و نظامی و سهروردی و کسروی و ارانی و آخوندزاده و طالبوف و ساعدی و بهرنگی و شهریار ببیند و صادقانه مطمئن باشد که او به زبان ملی و زبان پدران خود دانش و ادب می‌آموزد تا در فردای زیباتری کشور خود را اداره کند و ملت خود را به سربلندی و سعادت رهنمون گردد.

همین کیفیت کیمیگونه است که بلوچ و کرد و گیلک و عرب زبان و طالبی و راجی و ابیان‌های ایران را قوت قلب می‌دهد و این احساس درونی را ارزانی می‌دارد که گویش‌ها و زبان‌های مادری او یک ارزش و دارایی بر افزون و ارجمنداند، اما با زبان ملی او و با زبان مشترک فرهنگی و پیوند بخش او یعنی با زبان حافظ و خیام در تناقض یا خدای نکرده در دشمنی نیستند.

همین کیفیت کیمیگونه است که به زبان فارسی یک بُعد شکوهمند نمادین می‌بخشد تا هر ایرانی - برخاسته از هر تبار و ایل و نژاد و گوینده‌ی هر گویش و زبانی که باشد - آن را همچون «مأم وطن»، جانپناه و روح پرور خود بداند و عواطف انسانی و گیرودارهای وجودی و بشری خود را با او در میان نهد و از طریق او بروز دهد و در جستجوی

باری ، در این زبان فارسی دری کیمیایی ست که هر ایرانی - بیرون از تنوعات و رنگارنگی‌های فکری و قومی و فرهنگی و تباری یا زبانی - می‌باید به تساوی و به نحو تمام و کمال از آن برخوردار باشد و در این سخن هیچ شائبه‌ی ملی‌گرایی یا شوینیشم نیست چرا که موقعیت و نقشی که گذشت روزگاریه این زبان محول کرده آنچنان صافی و روشن است که عبارات و عنوان‌ها و مارک‌های حاصل از نظریه پردازی‌ها و گفتمان سازی‌های دوران جدید به سختی قادر است تا آن را به زنگاری بیالاید یا بر آن غباری بنشانند!

زبان فارسی نجات بخش ماست چرا که نجات بخشان این سرزمین راز بقای ما را و راز سعادت انسان ایرانی را به کلمات و عبارات و نغمه‌ها و سرودهای آن سپرده و برای ما به ودیعت نهاده‌اند. ما در این زبان است که انسان ایرانی خود را باز می‌یابیم و رشته‌های پیوند و یگانگی خود را مستحکم می‌گردانیم.

در این زبان است که از مرز ملی فراتر می‌رویم و به زبان مولوی از جمادی و نامی و حیوانی می‌میریم و به آدمیت می‌رسیم و هومانیسیم شرقی را که پدران ما قرن‌ها پیش از جهش فرهنگ اروپایی و دوران روشنگری مغربی به بشریت عرضه کرده بودند، باز می‌یابیم و بنی آدم را اعضای یک پیکر می‌بینیم و بر قوم‌گرایی و قبیله پرستی و نژادگرایی که بازمانده‌ی دوران‌های غارنشینی و کودکی بشر بوده و منشای و خاستگاه همه‌گونه فاشیسم ، چه از انواع مدرن و چه از نوع عقب مانده و عهد بوقی آن است خط بطلان می‌کشیم.

به یمن همین کیفیت کیمیوار است که می‌توانیم نخست «ملت ایران» باشیم ، بی آنکه تعلقات قومی و تباری و زبانی خود را به کناری نهیم و نیز در این «ملت» ایران بودن ، نظر به جهان انسان داشته باشیم و خود را برای نزدیکی و همدلی و هم سخنی با «ملت» بزرگ تری که همانا سرنشینان این کره‌ی خاکی - یعنی تنها سرپناه و تنها سفینه‌ی انسان‌های معلق در فضای لایتناهی ست آماده کنیم. نخست «ملت ایران» باشیم تا به نام «ممل» و «اقوام» و «تیره‌ها» و «نژادها» باهم نجنگیم و هابیل وار برادر خود را نکشیم و همچون فرزندان یعقوب ، یوسف خود را به زر ناخالص نفروشیم. تا در این آزمون برای یافتن و عرضه داشتن و اعتبار بخشیدن به نقاط اشتراک خود و دیگر ابنای بشر و دیگر آحاد انسانی بکوشیم و دوستی و دوستداری و نیل به آدمیت را بیاموزیم و تجربه کنیم.

زبان فارسی برای ما ایرانیان دارای چنین کیفیت کیمیگونه‌ای ست. باید به ارزش چنین گوهری پی بُرد و از آن در راه سعادت انسان‌های سرزمین خود سود جست. رشد فکر دموکراسی و آزادی خواهی با توسعه و درخشش و شکوه زبان ملی ما ایرانیان ، یعنی با زبان دری همسو و هم آواز است و در تناقض و تقابل نیست. دریافتن این نکته ، ما را تا ابد، از شرّ تزریقات به زهرآلوده‌ی ایدئولوژیک شبه‌چپ یا شبه فاشیستی مصون خواهد کرد.

با استالینیزم ، پان عربیسم (صدامی یا ناصری) ، پان تورکیسم و دیگر پان‌ها برای همیشه قطع رابطه کنیم تا به پاس نجات خویش و فرزندان خویش از کژراهه‌ها به در آمده و در مسیر کمال بخش و مطمئنی گام برداریم . و در یک کلمه ، کلید فروبستگی‌های برخاسته از تنوعات بومی و قومی و فرهنگی ایران را در دموکراسی و آزادی بچونیم! چرا که باز هم به زبان مولانا : چون که صد آمد ، نود هم پیش ماست. و صد همان دریایی ست که مولوی از آن سخن می‌گوید:

همان مقصدی که دست کم صد و پنجاه سال است که همه‌ی ایرانیان را ، از هر تیره و تبار و از هر زبان و گویش و از هر نژاد و رنگ که بوده‌اند رهسپار خود کرده و به سوی خود دعوت کرده است : آزادی و دموکراسی :

من نسازم جز به دریایی وطن  
آبگیری را نسازم من سکن  
آب بیحد جویم و ایمن شوم  
تا ابد در امن و در صحت روم!

و ایران آزاد و خوشبخت دریای ماست و آبیگرما می‌تواند تمثیل شاعرانه‌ای از شهرها و ولایات و اقوام و ایل و قبیله‌های ما باشد!

شاید ماهی سیاه کوچولوی صمد بهرنگی این معلم فداکار آذربایجانی ما هم هنگامی که آبیگر و جویبارقبیله و تبار خود را به قصد رسیدن به دریا ترک می‌گفت ، با این شعر مولوی آشنا و هم سخن شده و پیش از آغاز سفر بارها آن را با خود زمزمه کرده بود!

و به جاست و بسی زیباست که ما نیز با ساز دل و نوای ضمیر و وجدان خود زمزمه کنیم و به همراه و متفق به سوی دریای آرمانی خود پوییم!

چنین باد!

یادداشت‌ها :

- ۱

هرجا که این واژه‌ی «چپ» در گیومه «» نهاده می‌شود، مقصود چپ مستقل و وطنخواه ایران نیست بلکه مقصود آن دسته از جریان‌های سیاسی جناح چپ ایران است که به دلایل وابستگی مطلق نظری و فکری یا به دلایل دیگر، همواره در این دوران ۸۰ ساله‌ی تاریخ معاصر، دانسته یا نادانسته منافع «کشورهای برادر» را بر منافع کشور خود مقدم شمرده‌اند!

بخشی از این «چپ» دکماتیک‌پس از فروپاشی شوروی، اندک اندک زمینه‌های فکری قوم‌گرایی و نژادپرستی عقب مانده‌ی قبیله‌ای رادرخود تقویت کرده و با حفظ رسوبات ذهنی و ایدئولوژیک پیشین - متأسفانه - به طور کامل به جگره‌ی قبیله‌گرایی و نژادپرستان‌گرای ایرانی پیوسته است!

- ۲

ابلیس فقیه است، اگر اینان فقه‌اند!  
ناصر خسرو

- ۳

پارسی گویم هین تازی بهل  
هندوی آن تُرک باش از جان و دل  
مولوی

و مولوی این بیت را در قونیه یعنی در آسیای صغیر یا روم شرقی بر زبان آورده است!  
و در جای دیگر می‌گوید:

پارسی گو، گرچه تازی خوشتر است  
عشق را خود صد زبان دیگر است  
بوی آن دلبر چو پران می‌شود  
این زبان‌ها جمله حیران می‌شود!

و حافظ این ابیات را در شیراز سروده:

ترکان پارسی گو و بخشندگانِ عمرند  
یارا تفقدی کن پیرانِ پارسا را  
شکر شکن شوند همه طوطیانِ هند  
زین قندِ پارسی که به بنگاله می‌رود!

و این بیت بسیار مشهور را فردوسی در طوس یعنی در یکی از ولایات خراسان به زبان آورده است نه در استان فارس:

بسی رنج بردم در این سال سی  
عجم زنده کردم بدین پارسی

و نیز در جای دیگر شاهنامه و باز هم در ولایت طوس خراسان می‌گوید:  
بفرمود تا پارسی دری  
نبشتند و کوتاه شد داوری!

و سعدی در کتاب گلستان خویش که آن را به پادشاهی ترک نژاد و ترک زبان هدیه کرده است در یکی از داستان‌های باب ششم این کتاب می‌نویسد:

«با طایفه دانشمندان در جامع دمشق بحث همی کردم که جوانی درآمد و گفت: در این میان کسی هست که زبان پارسی

بداند؟»

مولوی در آن تمثیل مشهور خویش گفت :

فارسی و ترک و رومی و عرب  
جمله با هم در نزاع و در غضب  
فارسی گفتا کزین چون وارهم  
هم بیا کاین را به انگوری دهیم  
الی آخر

در این ابیات مراد مولوی از فارسی ایرانی فارسی زبان است . وی این سخن فارسی را در قونیه از شهرهای آسیای  
صغیر یعنی ترکیه‌ی امروزی بر زبان آورده است!

و باز :

من آم که در پای غوکان نریزم  
مر این قیمتی ذرّ لفظ دری را!

لفظ دری همان سخن فارسی ست و ناصر خسرو این سخن را در تبعیدگاه خود رد درّه‌ی یُمگان که ناحیه‌ی دور افتاده  
ایست در آسیای مرکزی بر زبان آورده است و نه در شیراز!

ناصر خسرو همچنین در سفرنامه‌ی خود می‌گوید:

«من در همه‌ی سرزمین‌های «پارسی گویان» شهری نیکوتر و جامع تر و آبادان تر از اصفهان ندیدم.»  
و نیز این بیت در شیراز بر زبان سعدی جاری شده است :

چو آب می‌رود این پارسی به قوت طبع  
نه مرکبست که از وی سبق برد تازی

و نیز نظامی در سبب نظم لیلی و مجنون که به سفارش پادشاه ترک تبار و ترک نژاد ، شروانشاه اخستان بن منوچهر  
می‌سراید از زبان وی می‌گوید:

شاه همه حرف‌هاست این حرف  
شاید که سخن کنی در او صرف  
در زینت پارسی ز تازی  
این تازه عروس را طرازی  
ترکی صفتی وفای ما نیست  
ترکانه سخن سزای ما نیست

و نظامی این ابیات را در قرن ششم هجری در گنجه از ولایات اران و آذربایجان یعنی شمال غربی ایران می‌سراید و  
نه در جنوب ایران یعنی در استان فارس!

۴ - هنگامی که یک ایرانی به ایرانی دیگر می‌گوید : « فلان کس تُرک است» یا « با یک ترک عروسی کرده است»،  
هرگز به ملیت آن شخص نظری ندارد ، چرا که ایرانی بودن او بر وی مسلم است ، و مقصود او از این عبارت تنها  
اشاره به تُرک زبان بودن شخص مورد بحث است ، نه چیز دیگر!

سعدی در شکوه از یار ترک زبان خود می‌گوید:

نگفتمت که به ترکان نظر مدارای دل؟  
چو تُرک تُرک نگفتی تحملت باید!

و مولوی خوش رنگی را که کنایه از زیباروییست خاص ترکان میدانند :

پیش تُرک ، آئینه را خوش رنگی است  
پیش زنگی ، آینه هم زنگی است!

و شاهد مثال‌های فراوان دیگری در وصف زیبارویی ترکان می‌توان آورد که در اغلب موارد ، مقصود از آن یار زیبا  
روی شاعر جمال پرست فارسی زبان ایرانی است.:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را  
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

و می‌بینیم که ترک می‌تواند شیرازی هم باشد و لزومی ندارد که از تبریز یا زنجان یا باکو یا اسلامبول باشیم تا ترک نامیده شویم. و تنها توجه به این بیت بسیار مشهور حافظ کافی ست تا نشان دهد که در سراسر ایران کلمه‌ی «ترک» به معنای ترک زبانیست و نه ترک نژادی، و آن ترکی که حافظ و سعدی و مولوی نظامی و دیگران در اشعار و غزلهای عاشقانه و عارفانه‌ی خود از اوسخن می‌گویند با ایرانیست منافات ندارد و هرگز در برابر ایرانی قرار نمی‌گیرد بلکه عین ایرانی و از هر ایرانی ایرانی تر است! ابیات و اشارت به ترک و ترک زبانی به مفهومی که گفته شد در شعر فارسی فراوان است و ما به همین چند بیتی که از حافظ و سعدی و مولوی آوردیم بسنده می‌کنیم.

۵ - رک. لغتنامه دهخدا، ذیل واژه‌ی پارس و پارسیان

- ۶ -

برای واژه‌ی پارس و فارس از شاعران بسیاری می‌تواند شاهد مثال آورد، اما ما در اینجا تنها به سرشناس‌ترین نمایندگان این ناحیه یعنی سعدی و حافظ مراجعه و چند بیت از زبان آنان نمونه خواهیم آورد:

از سعدی:

سر می‌نهند پیش خطت عارفان فارس  
بیتی مگر ز گفته‌ی سعدی نوشته‌ای

اقلیم پارس را غم از آشوب دهر نیست  
تا بر سرش بود چو تویی سایه‌ی خدا

و این «سایه‌ی خدا» کس دیگری جز یک پادشاه ترک زاده و ترک تبار و ترک نژاد از اتابکان فارس به نام ابوبکر سعد بن زنگی نیست! یعنی پادشاه ترک زبان و ترک نژادی که سعدی شیرازی - این بزرگترین نماینده فرهنگ و زبان فارسی - نام «سعدی» را از او گرفته است! و تنها این یک مثال کافی ست تا پیوند ریشه دار و بنیادین زبان فارسی و قدرت شاهان ترک تبار ایران را به ما و معاصران ما یادآوری کند!

و باز هم از سعدی:

در پارس که تا بوده ست، از ولوله آسوده ست  
بیمست که برخیزد از حُسن تو غوغایی!

اگر تو روی نپوشی بدین لطافت و حُسن  
دگر نبینی در پارس پارسی را

فتنه در پارس بر نمی‌خیزد  
مگر از چشم‌های فتنانست

و در بیت زیر سعدی از ترک یغماگر خراسانی سخن می‌گوید که به قصد یغما به پارس آمده است. و می‌بینیم که برخلاف ترک مشهور حافظ که شیرازی بود، یغماگری ست از خراسان. و معمولاً یغماگری ترکان در غزلیات فارسی از نوع یغماگری‌های دل و دین است و مراد معشوقان معشوق و زیبارخان دلفریب و عاشق کش است.

آن کیست کاندل رفتنش صبر از دل ما می‌برد  
ترک از خراسان آمده ست، از پارس یغما می‌برد!

و نیز:

پارس در سایه‌ی اقبال اتابک ایمن

لیکن از ناله‌ی مرغان چمن غوغا بود

(به گفته‌ی سعدی ، در سایه‌ی اتابک ، این پادشاه ترک و ترک زبان روزگار سعدی ، پارس در امنیت و آرامش بود.)

تا تو منظور پدید آمدی ای فتنه‌ی پارس  
هیچ دل نیست که دنبال نظر می‌نرود!

بلای عشق تو نگذاشت پارسا در پارس  
یکی منم که ندانم نماز چون بستم!

دعای صالح و صادق رقیب جان تو باد  
که اهل پارس به صدق و صلاح ممتازند

اگر نه وعده‌ی مؤمن به آخرت بودی  
زمین پارس بهشت است گفتمی و تو حور

و در بیت زیر، اثر طبع سعدی را مردم صاحب‌دل از منطقه‌ی پارس به تاتارستان و مرز چین به ارمنان می‌برند. سخنی که خود به تنهایی و به جادوی روانی و زیبایی‌اش در بسیط زمین انتشار می‌یابد و جهانگیری‌اش نیازمند به ضربت شمشیر هیچ یورشگر جهانسوز یا غازی دین گستری نیست! درست همچون قند پارسی حافظ که طوطیان هند را در بنگاله شکر شکن می‌کرد:

آهوی طبع بنده چنین مشگ می‌دهد  
کز پارس می‌برند به تاتارش ارمنان  
بیهوده در بسیط زمین این سخن نرفت  
مردم نمی‌برند که خود می‌رود روان!

و اکنون چند مثال از حافظ :

آب و هوای فارس عجب سفله پرور است  
کو هم‌رهی که خیمه از این خاک برکنم؟

و نیز:

عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ  
بیا که نوبت بغداد و فتح تبریز است!

اگر از وجود صائب و بسیاری از بزرگان شعر در تبریز هم بگذریم ، تنها وجود ارجمند شهریار، این غزلسرای بزرگ معاصر ایرانی که نزدیک به پنجاه درصد از غزلهای حافظ را تضمین کرده و آنها را مدل و سرمشق خود قرار داده کافی ست تا تبریز، این شهر فرهنگ و مقاومت و آزادی ایران زمین را فتح شده‌ی حافظ شیرازی بدانیم!

و نیز

سینه گو شعله‌ی آتشکده‌ی فارس بکش  
دیده گو آب رخ دجله‌ی بغداد بپر!

پس از این مثال‌هایی که آوردیم بدنیست در همینجا ذکر شود که این واژه‌ی «فارس» ضمناً غلط مصطلحی ست که مردم ایران آن را به جای فارسی زبانان به کار می‌برند و یکی از زمینه‌های مساعد جهت بهره‌وری‌های ایدئولوژیک و سوی استفاده‌ی مغرضین سیاسی ، (در ایران و خارج از ایران )، وجود و رواج همین غلط مصطلح است که کار تخلیط و سفسطه را بر آنان آسان تر کرده است!

از این رو می‌باید به این نکته بسیار توجه داشت و متکلمین به زبان فارسی را همچون حافظ و سعدی و مولوی و فردوسی «فارسی گو» یا «فارسی زبان» نامید و نه «فارس» که نام منطقه ایست و هرگز به گویندگان و متکلمین به زبان فارسی. دری اطلاق پذیر نتواند بود!

شهریار غزلسرای بزرگ معاصر ایران که خود از آذربایجان برخاسته بود در زمینه می‌گوید:

اختلاف لهجه ملیت نژاد بهر کس  
ملتی با یک زبان کمتر به یاد آرد زمان  
گر بدین منطق ترا گفتند ایرانی ننی  
صبح را خواند شام و آسمان را ریسمان  
بی کس است ایران ، به حرف ناکسان از ره مرو  
جان به قربان توای جاناته آذربایجان!

- ۸

دکتر غلامحسین ساعدی نویسنده‌ی بزرگ ایران که خود آذری بود و به زبان مادری خودش هم سخت علاقمند بود و در روزگاران نوجوانی ، با فرقه‌ی دموکرات آذربایجان همکاری کرده ئ به انتشار نشریه پرداخته بود، در باره‌ی زبان فارسی و اهمیتش در ایجاد همبستگی و نقش آن در وحدت ملی ما ایرانیان ، طی مصاحبه‌ای با رادیو بی بی سی می‌گوید:

« زبان فارسی ستون فقرات یک ملت عظیم است .  
من می‌خواهم بارش بیاورم .  
هرچه که از بین برود ، این زبان باید بماند! »  
(الفبا شماره ۷ ص. ۱۰ چاپ پاریس ، سال ۱۳۶۵)

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi>